

فرهنگ آزادی

وجود «فرهنگ آزادی» فرآورده فعالیت‌های انسانها، در استقلال و آزادی، با بکار انداختن استعداد ابتکار و ابداع و خلق، همراه با کار دیگر استعدادهای است که در جریان رشد، نو به نو می‌شود. انسان موجودی است که می‌سازد و یا ویران می‌کند. وقتی می‌سازد و در ساخته خود می‌زید و ساخته را نو می‌کند و بدان ساخته‌های جدید می‌افزاید، فرهنگ آزادی را می‌سازد و در آن زندگی می‌کند. و چون ویران می‌کند و ویرانی بر ویرانی می‌افزاید، در ضد فرهنگ قدرت است که، چگونه مردن خویش را تدارک می‌کند. بدین قرار، فرهنگ آزادی، هم دست آورد مدیریت زندگی فردی و جمعی در استقلال و آزادی و رشد پایدار است و هم بدون آن، این زندگی میسر نمی‌شود. در شاهنامه، فرهنگ به جان آدمی دانش و آرایش می‌بخشد:

که فرهنگ آرایش جان بود
ز گوهر سخن گفتن آسان بود

واقعیت اینست که جامعه‌ها، مجموعه‌ای از فرهنگ و ضد فرهنگ می‌سازند و در آن می‌زیند. میزان استقلال و آزادی انسان و رشد او در هر جامعه را می‌توان از نسبت فرهنگ به ضد فرهنگ در آن جامعه معلوم ساخت. یادگیری استبداد در هر فضایی نیازمند ضد فرهنگ قدرت است و در برابر، ولایت جمهور مردم به فرهنگ آزادی نیاز دارد. شرکت همگان در اداره جامعه خویش، در راست راه رشد، نیاز به ابداع و ابتکار و خلق دارد و این تنها فرهنگ آزادی است که فرهنگ ابتکار و ابداع و خلق است. زیرا چنین مدیریتی برای بکار انداختن نیروهای محرکه در زندگی، نیاز به ابتکار و ابداع و خلق دائم دارد. وگرنه، این نیروها تغییر جهت می‌دهند و در ویرانگری و مرگ بکار می‌افتند. هرگاه نیروهای محرکه یک جامعه در ویرانگری و مرگ بکار افتاده باشند، در واقع باید گفت در آن جامعه تحولی فرهنگی رخ داده است که بدان، ضد فرهنگ قدرت، جایگزین فرهنگ آزادی گشته است.

نسبت فرهنگ آزادی به ضد فرهنگ قدرت:

هر هستی مندی فرهنگ مند نیز هست. چرا که فرهنگ ره آورد فعالیت‌های حیاتی یک هستی‌مند است. هر هستی‌مندی وقتی به حقوق ذاتی خویش عمل می‌کند، فعالیت‌های حیاتی انجام می‌دهد. بنا بر تعریف فوق، بدین فعالیت، فرهنگ خویش را می‌سازد زیرا هستی او، همانا مجموعه توانائی‌ها و استعداد‌های اوست. بر این اساس، میان فرهنگ آزادی که از حقیقت هستی سرچشمه می‌گیرد و ضد فرهنگ قدرت نایکسانی‌ها و بسا تضادهای زیر، قابل تمیز هستند:

۱. فرهنگ آزادی ترجمان موازنه عدمی و توحید است همانطور که ضد فرهنگ قدرت بیانگر ثنویت و شرک است. (۱) به سخن دیگر، در فرهنگ آزادی، عناصر واجد زور وجود ندارند و در برابر، در ضد فرهنگ قدرت همه روابط و مناسبات باردار زورند و در آن، عناصر فاقد زور وجود ندارند. از این جا نسبت فرهنگ آزادی به ضد فرهنگ قدرت در هر جامعه، با شاخصهای زیر قابل اندازه گیری است:

الف) زیندگی جامعه و بسا طول حیات آن.

ب) میزان بکار رفتن نیروهای محرکه در رشد و اندازه بکار رفتن آنها در ویرانگری. بنا بر این،

ج) میزان رشد جامعه و اعضای آن و بسا شتاب آهنگ رشد آن و در آینده‌های نزدیک و دور. در نتیجه،

د) میزان مشارکت جمهور مردم در مدیریت جامعه و وطن خویش و بسا میزان مشارکت آنها در مدیریت زندگی جامعه جهانی.

۲. بر ساخته‌ها را مطلق کردن و بدانها سنت و یا هر نام دیگر نهادن و فعالیت حیاتی را در تکرار آنها فرو کاستن، جز از رهگذر ویران کردن نیروهای محرکه ممکن نیست. هر کس به خود زحمت تجربه کردن را بدهد، در می‌یابد که وضعیتی را ایجاد کردن و آن را تکرار کردن، یک زمان کوتاه از زندگی را تکرار کردن بیش نیست. این کار، عمر انسان را بسیار کوتاه می‌کند و توانائیهای شخص را به ناتوانائی بر می‌گرداند و به استعداد‌هایش سمت و سوی ویرانگرانه می‌بخشد. بدین تجربه، شخص از قاعده اول زندگی در فرهنگ آزادی آگاه می‌شود:

فرهنگ آزادی فرهنگ زندگی در نو به نو شدن است. زیرا هر ابتکاری میل به کمال دارد و به ابتکار یا ابتکارهای جدید ره می‌برد. از این رو، فرهنگ آزادی مجموعه ابداع‌ها و ابتکارها و خلق‌های جدید است. همانگونه که ما به یافته‌های جدید علم می‌گوییم و به دانسته‌های پیشین معلومات، در جامعه نیز فرهنگ، در معنای دانش و آرایش جان، زمانی فرهنگ آزادی است که جامعه باردار ابتکارها و ابداع‌ها و خلق‌های جدید باشد و نه مقلد و مکرر دستاوردهای گذشته. نسبت نوزاییها به زاینده‌های پیشین، باروری یک فرهنگ را بدست می‌دهد.

در اینجا اما این پرسش محل پیدا می‌کند که با این توصیف، آیا باید ابتکارها و ابداعها و خلق‌های پیشین را بدور انداخت؟ هر انسانی که فرهنگ آزادی می‌سازد و در فرهنگ آزادی می‌زید، پاسخ این پرسش را می‌داند و می‌داند تا کجا نوع

پاسخ به این پرسش تعیین کننده است: فرهنگ آزادی فرهنگ تکامل دائمی دست آوردها است. رها کردن ساخته ها، سازندگی را نا ممکن می کند و فرهنگ آزادی را عقیم و ضد فرهنگ قدرت را بارور می گرداند. در حقیقت، هر ساخته ای حیامند می شود و این بر انسان است که آن را به حال خود رها نکند و رشد خود را تکامل ساخته های خود بداند. از این رو، در ساخته خود درجا نزن، به معنای رها کردن آن نیست، به معنای کامل کردن آنست. اما آیا اگر آدمی بخواهد ساخته خود را کامل کند، ابداع و ابتکار و خلق او در رفع نقصها از ساخته خود ناچیز نمی شود؟ نه. زیرا بدون ابتکارها و ابداع ها و خلقهای جدید، رفع نقص از هیچیک از ساخته های پیشین میسر نمی شود. بدین سان، در جامعه آزاد، ابداعها و ابتکارها و خلقها تکامل می جویند وقتی ابتکارها و ابداعها و خلقهای جدید امکان تکامل آنها را فراهم می آورند. هرگاه نظام اجتماعی به طور کامل باز و تحول پذیر باشد، وطن اجتماعی انسان جامع می شود. بدین قرار، فرهنگ جامعه وقتی عقیم می شود که در ساخته های پیشین زندگی می کند و یا آنها را به حال خود رها می کند. تکرار کنیم که چنین جامعه ای عمر خود را بسیار کوتاه می کند و در هر یک از این دو وضعیت، باروری فرهنگی خود را از دست می دهد: در جامعه بسته، فرهنگ آزادی عقیم گشته و ضد فرهنگ قدرت بارور می شود. (۲)

۳. پندار و گفتار و کردار تناقض آمیز، گویای اغتشاش فرهنگی است، به این معنا که فرهنگ و ضد فرهنگ در هم آمیخته شده و سازنده هویت انسان گشته اند. برای روشن شدن این نکته اساسی نیازی نیست بحث را در عمق ببریم. در همین کارهای روزانه، برای مثال، غذا خوردن، نیز می توان دقیق شد و دید تا چه میزان فرهنگ و ضد فرهنگ به هم آمیخته شده اند:

بنا بر قانون طبیعت، نوع و میزان فعالیتهای آدمی، نوع و اندازه غذای او را تعیین می کنند. اما تغذیه می تواند به فعالیتی تخریبی نیز تبدیل شده یا به خدمت چنین فعالیتهایی درآید و از بداقبالی انسان، چه زود هم درمی آید. خوراکیها و آشامیدنیهای زیان آور برای تن و روان آدمی، همگی فرآورده های ضد فرهنگ هستند. پس هر اندازه سودمندی تغذیه، در معنای کمک آن به تداوم سالم حیات بیشتر و زیانمندی آن کمتر باشد، انسان با فرهنگ تر است. حال بر اساس همین مثال ساده، می توانیم مقدار زوری را اندازه بگیریم که هر عضو جامعه، در خواب و بیداری، در خانه و در کار، در ذهن و در پندار و در گفتار و کردار بکار می برد، و بر این مبنا، برخورداری او از فرهنگ آزادی را نیز اندازه گرفته و به امری مهم پی ببریم که: قدرت از تضاد (= رابطه قوا) پدید می آید و به ضرورت، متناقض است. چرا که مخلوطی از واقعیت و مجاز است. از این رو، هر انسان بنا بر سازگاریهایش با حق و ناسازگاریهایش با ناحق، به موجودی فرهنگی تر یا ضد فرهنگی تر بدل می شود. فرهنگی تر می شود وقتی پندار و گفتار و کردار او کمتر تناقض آمیز و توانائی همکاری با کسانی که فرهنگشان فرهنگ آزادی است، بیشتر باشد. از این جا، در هر جامعه، هر زمان، تضادها بر توحیدها غلبه کنند و تناقضهای موجود در باورها (بیان های راهنما) رو به افزایش گذارند، غلبه ضد فرهنگ قدرت بر فرهنگ آزادی قطعی گشته و میزان تخریب نیروهای محرکه به حد اکثر رسیده است. از این دیدگاه که بنگری، وضعیت ایران را از واقعه گروگانگیری سال ۵۸ بدین سو، سخت نگرانی آور می یابی.

۴. «کشتن یک تن، کشتن تمامی انسانها است و زنده کردن یک تن، زنده کردن تمامی انسانها است» (۳) معنی واقعی خود را وقتی پیدا می کند که از دیدگاه فرهنگ آزادی در این گزاره سخت ارزشمند می نگریم: فرهنگ آزادی، فرهنگ انسانی است که زندگی می بخشد و ضد فرهنگ قدرت، زندگی می ستاند. بدین قرار، فرهنگ آزادی تنها حق زندگی را بجا آوردن نیست، زندگی بخشیدن نیز هست. زندگی بخشیدن در قلمروهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و در رابطه انسان با طبیعت، انسان را به نقش و مسئولیتی بر می انگیزد که در جامعه ها از یادها رفته اند. حال آنکه بدون زندگی بخشیدن، زندگی ادامه دانی نیز نمی شود. به اهمیت این ویژگی فرهنگ آزادی، انسان امروز سا باید بیشتر پی ببرد چرا که محیط زیست او در خطر جدی است و زمان به زمان، بر شمار جانداران و گیاهانی که در معرض نابودی قرار می گیرند، افزوده می شود و با این همه نشانه، بشر گویی هنوز باور ندارد که محیط زیست به همان میزان که می میرد، می میراند.

پس در هر جامعه، میزان حیات محیط زیست گویای توان ادامه حیات آن جامعه در رشد، رشد در استقلال و آزادی است. از این دیدگاه به جامعه امروز که بنگریم، وضعیت را بیشتر از آنچه تصور کردنی باشد، نگرانی آور می یابیم: جنگلها ویران می شوند، مزرعه ها رها می شوند، تولید، محور نیست بلکه مصرف، محور است، «زندگی از راه تخریب» روش همگانی می شود و در تمامی عرصه های زندگی، قدرت (= زور) «فصل الخطاب» است. نتیجه اینست:

۵. آدمی از رهگذر ابتکار و ابداع و خلق، هویت می جوید، و فرهنگ آزادی چون زلال است هویتی که به انسان می بخشد، تا بخواهی شفاف است. هویتی که این فرهنگ به انسان می بخشد، خالی از اغتشاش است و از رهگذر توان بر توان افزودن، غنا و شفافیت می جوید. (۴)

بدین قرار، به میزانی که هویت آدمی مبهم، تیره و گریزان از روشنائی است، او سازنده ضد فرهنگ قدرت و گرفتار اغتشاش فرآینده در هویت خویش است. در جهان امروز، که «بحران هویت» یک بحران جهانی است، شفاف کردن فعالیتها در تمامی ابعاد زندگی فردی و جمعی را به فردا نمی توان باز گذاشت. فردا بسیار دیر است. اما شفاف کردن فعالیتها به قصد شفاف و خالی از اغتشاش و تناقض و تضاد کردن هویتها، به نوبه خود نیاز به هر چه گسترده تر کردن عرصه لاکراه و تنگ و تنگ تر کردن قلمرو لاکراه دارد. هرگاه از این دیدگاه در اصل «در دین لاکراه نیست» بنگریم، بزرگی خطری که انسان را، در هویت یابی اش، تهدید می کند، نیک در می یابیم: (۵)

۱/۵. هر کس و هر گروه به واسطه رابطه ای که با دیگری برقرار می کند، از رهگذر دوستی تا رقابت و از رقابت تا تضاد، به خود هویت می بخشد. فرو رفتن رابطه ها و زندگیها در تاریکی، ناشی از بیشتر شدن رابطه های قوا و کمتر شدن رابطه های آزاد در زندگی است و این به عامل مهم اغتشاش هویت در جامعه های امروز تبدیل شده است. در بند ششم همین مقاله، این واقعیت که ضد فرهنگ قدرت چگونه باعث می شود هویت یک شخص یا گروه عاریتی شود، توضیح می یابد. در این جا، خاطر نشان می شود که چون رابطه های قوا در تغییر هستند، هویتهای ناشی از آنها ناگزیر مبهم و مشوش می شوند.

۲/۵. در روابط قوا، به لحاظ میل قدرت به برخورد افزودن و تمرکز، مصرف محور زندگی می شود و این امکان که آدمی از راه ابتکار و ابداع و خلق هویت بجوید، روز به روز، کمتر می شود. اما به خود هویت دادن از راه مصرف، هویت جوئی از راه تخریب است. و این هویت نمی تواند مبهم و مشوش نباشد.

۶. هویت جستن از راه ابتکار و ابداع و خلق و این اصل که «من با شخصیت و حقوقمدم چون همه انسانها دارای شخصیت و حقوق مند هستند» برخاسته از باور به استقلال و آزادی است. اما اینگونه هویت جوئی ها که من آنم که غیر از دیگری ام، دشمن دیگری ام، مسلط بر دیگری ام، زیر سلطه دیگری ام... برخاسته از ضد فرهنگ قدرند. در جهان امروز، بیش از پیش، انسانها، گروههای اجتماعی و جامعه ها، به خود در رابطه با دیگری، گروه دیگری، جامعه دیگری هویت می دهند. ناسیونالیسم سلطه گر، و همه آن بیانههای دینی ای که هویت جوئی از رهگذر بیگانگی جستن با دیگری را توجیه و بسا واجب می کنند و آن دسته از سنتها و عرف و عاداتها که کارگردشان تولید حصارهای بلند بر گرداگرد هویت آدمی و زندانی شدن او در گذشته است کار را به جایی کشانده اند که، در جامعه ها، راههای دوستی، غنای متقابل فرهنگها از یکدیگر یا بسته شده اند و یا تنگ و صعب العبور گشته اند.

بدین قرار، فرهنگ حاصل عمل و کنشگری و هویت نیز فرآورده عمل و کنشگری است (۶) و ضد فرهنگ حاصل قیاس است. (۷). شیطان قیاس کرد و رانده شد، آدم قیاس کرد و رانده شد (۸). با وجود همه هشدارهای ارزشی، در بسیاری از جوامع نقش عمل در هویت جستن از راه رشد، کم و نقش قیاس در هویت یابی زیاد می شود. نسبت عمل به قیاس، نشانگر نسبت فرهنگ به ضد فرهنگ در سطح یک انسان و در سطح یک جامعه است. ویژگی جامعه های زیر سلطه اینست که خود را با مسلط قیاس می کنند و گمان می برند از راه اخذ «نمدن فرنگی» می توانند چون سلطه گر شوند (۹)، اما نتیجه این می شود که کمتر تولید می کنند و بیشتر مصرف کننده فرآورده های جامعه مسلط می شوند. این گونه جوامع، گرفتار اغتشاش هویت و نازائی و سپس تلاشی فرهنگی می شوند. (۱۰) هر زمان که انسان از قیاس گویای رابطه قوا باز ایستاد، و دین مندی، باورمندی، حقوق مندی، استقلال و آزادی خویش را در ابتکار و ابداع و خلق خویش، تعریف کند، از ضد فرهنگ آزاد گشته و فرهنگ آزادی جسته است.

۷. از زمانی که راه و روشی برای «گفت و شنود فرهنگها» بر اساس جدا کردن حساب فرهنگ از ضد فرهنگ، یعنی مجموعه فرآورده های قدرت (= زور)، از سوی خط استقلال و آزادی ایران پیشنهاد شد (۱۱) تا امروز تحقیق در باره فرهنگ و کار در قلمرو رابطه فرهنگها با یکدیگر، ادامه یافته است. فشرده این تحقیق در دو نکته زیر می آید:

۱/۷. فرهنگ آزادی همه مکانی و همه زمانی است و سانسورها نمی توانند مانع از آن شوند که جهان را فرا گیرد. چرا که در تولید عناصر این فرهنگ، زور نقش ندارد. چنانکه دانشی که آدمی بدان دست می یابد، خود خویش را بر جهانیان می نمایاند. بیان آزادی نیز جهان را فرا می گیرد به زودی، اگر حصارهای سانسور نباشند. و با تأخیر، هرگاه این دیوارها هر چه با پهنای وسیعتر و ارتفاع بلند تر باشند. از این رو است که بدترین نوع سانسور، از خود بیگانه کردن بیان آزادی در بیان قدرت است. بنا بر این، کارساز ترین روش، باز جستن بیان آزادی و جستجو برای یافتن کارآمدترین شیوه ها برای شکستن دیوارهای سانسور است.

۲/۷. ضد فرهنگ قدرت، چون حاصل ابتکار و ابداع و خلق نیست (که در بند ۸ توضیح داده می شود چرا فرآورده ابتکار و ابداع و خلق نیست) جز از راه روابط قوا و زور از یک جامعه به جامعه دیگر انتقال نمی یابد. نتیجه این که نسبت فرهنگ به ضد فرهنگ را نسبت قابل انتشارها بدون نیاز به زور و انتشاردانی ها به زور، به دست می دهد. در حقیقت، به زور می باید مانع از انتشار عناصر فرهنگ آزادی شد. حال آنکه به زور می باید عناصر ضد فرهنگ را انتشار داد. (۱۲) در حالی که در جوامع بسته هم هزینه های هنگفت مالی به عمل می آید و هم انواع خشونتها بکار میروند تا فرهنگ آزادی منتشر نشود. امروز، می بینیم که بحث از ممنوع کردن آلوده کننده های محیط زیست، منع تجاوزها به حقوق انسان و اعمال ناسازگار با کرامت انسان و مبارزه با سلاحهای کشتار جمعی، موضوع اجتماعهای داوطلبانه مردم جهان در سطح جهان شده اند.

۸. عناصر ضد فرهنگ، فرآورده ابتکار و ابداع و خلق نیستند بدین خاطر که عقل قدرتمندار نمی تواند چیزی را خلق کند. عقل وقتی از آزادی خویش غافل نیست استعدادهایش را بکار می اندازد و بر ابتکار و ابداع و خلق توانا می شود. اما وقتی از آزادی خویش غافل است، از کار طبیعی خود باز می ماند. برای مثال، هیچ جنایتکاری را نمی توان یافت که جنایت او فرآورده عقل خلاق او باشد. کار او تنها محدود به اینست که ابتکارها و ابداع ها و خلقها را، حتی اگر خود کرده باشد، در جنایتی که می خواهد مرتکب شود، بکار می گیرد. توضیح این که ابتکار و ابداع و خلق یک کار، کار عقل آزاد است و بکار بردن آنها به مثابه ابزار، چیز دیگری است که از عهده عقل قدرتمندار و بنا بر این توجیه گر، بر می آید. چنانکه اسلحه ها فرآورده دو نوع کار هستند: کار یافتن دانش - ریاضی و شیمی و فیزیک و زیست شناسی و... - و کار استفاده از این دانش در تولید سلاحها. کار دوم، کار خلاقانه ای نیست، بلکه نوعی ابزارانکاری است که کار عقل توجیه گر است.

جامعه های امروز، بخصوص در جامعه های دارای اقتصاد مصرف محور، با دو واقعیت رو برویند: نخستین واقعیت اینکه در جامعه های دارای موقعیت مسلط، مراکز ابتکار و ابداع و خلق محدود تر می شوند. زیرا بخش اعظم جامعه به جای تشریک مساعی در خلق و ابتکار، محصولات آن مراکز را اغلب نیز کور کورانه مصرف می کنند. محور شدن مصرف، سبب می شود که فرآورده های ابتکارها و ابداع ها و خلقها، در مصرف، بنا بر این، در ویرانگری، بکار روند. آلودگی محیط زیست و فزونی مصرف بر تولید و تشدید نابرابریها و تبعیضها و از میان بردن امکانات زیست نسلی آینده را عقلمای قدرتمندار توجیه می کنند. حتی در همین وضعیت بحران اقتصادی که جهان را فرا گرفته است، «رهبران جهان» به این فکر نمی افتند که بحران را برای ایجاد تغییرهای اساسی (۱۳) مغتنم بشمارند. این رهبران به جای رها شدن از ضد فرهنگ قدرت و باز جستن فرهنگ آزادی، به منظور بیرون بردن سرمایه داری از تنگنا، اسباب مصرف بیشتر در جامعه را فراهم می آورند.

دومین واقعیت این است که در جامعه های در موقعیت زیر سلطه، مصرف فرآورده های جامعه مسلط، جانی برای ابتکار و ابداع و خلق باقی نمی گذارد. به قول قانون (۱۴) زیر سلطه از سلطه گر، میمون وار تقلید می کند. حتی وقتی می خواهد

اقتصادی همتای اقتصاد جامعه سلطه گر بجوید، همان راه و روش جامعه مسلط را بکار می برد بی آنکه غلطهای آن را تصحیح کند. چنانکه آسیا دارد مرکز ثقل اقتصاد جهان می شود اما چون همان راه و روش غرب را در پیش گرفته است، جز بر ابعاد مصرف نمی افزاید.

بدین قرار، در جامعه ای که اندیشه های راهنمایش تنها بکار توجیه می آیند، و به وسیله آنها، انواع مصرف ها، ولو ویرانگر ترین آنها، توجیه پیدا می کنند، و در این فضایی که عقلا از آزادی خویش غافل و نابل و توجیه گر می شوند، نتیجه این می شود که قدرت در اشکال گوناگونش فرمانروائی می جوید. و در چنین جوامعی توجیه گری بر ابتکار و ابداع و خلق غلبه می جوید. از این جا، بنا بر قاعده، نسبت توجیه به ابتکار و ابداع و خلق، نسبت ضد فرهنگ قدرت به فرهنگ آزادی را معلوم می کند. بیشتر از این، وجود هر یک از دو حالت بر خود افزودن و یا از خود کاستن در جامعه، حکایت از واقعیتی می کنند: اولی حاکی از پیشی گرفتن ابتکار و ابداع و خلق نزد آدمیان و دومی از سبقت گرفتن توجیه گری حکایت می کنند.

۹. فرهنگ آزادی، فرهنگ رابطه های آزاد میان واقعیتها، رابطه های آزاد انسانها با یکدیگر و پدیده های هستی است. ضد فرهنگ قدرت فرآورده رابطه انسانها با مجاز و رابطه غیر مستقیم آنها با واقعیت است. بدین قرار، وجود انواع مجازها، خرافه ها، فکرهای جمعی جبار، دروغها که در این زمان «ضد اطلاعات» خوانده می شوند، بیانهای قدرت که بخش بزرگی از آنها را مجازها تشکیل می دهند، نظریه هائی که علم الیقین انگاشته می شوند و جبار عقل انسانها می شوند و بالاخره همه جبرهایی که انسان را از استقلال و آزادی و حقوق خویش غافل می کنند، همه و همه، نشانه قوت گرفتن ضد فرهنگ هستند.

بر این اساس می توان نتیجه گرفت که نسبت فرهنگ آزادی به ضد فرهنگ قدرت را نسبت واقعیت گرایی به مجاز گرایی در هر جامعه بدست می دهد. و :

الف) فرهنگ آزادی فرآورده رابطه مستقیم انسان با واقعیت است. انسان فرهیخته کسی است که با خودشناسی آغاز می کند و با ایجاد رابطه مستقیم با واقعیتها (۱۵) استعدادهای خویش را بکار می اندازد و بر ابتکار و ابداع و خلق توانا می شود. هر کس تجربه کند، به تجربه در می یابد که بدون رابطه مستقیم با واقعیتها، ابتکار و ابداع و خلق ناممکن است.

ب) ضد فرهنگ قدرت حاصل رابطه نامستقیم و بسا قطع رابطه با واقعیتها است. برای مثال، انسانی که، در خود، همچون یک اسطوره، با یک شخصیت اسطوره شده، با این و آن نماد قدرت می نگرد و با بطور عام، در واقعیتها از دید قدرت و قدرتمنداری می نگرد، عقل خود را به دستگاه مجاز ساز بدل می کند. چنانکه عقل آن انسان تگون بختی که از دید ولایت مطلقه بر جان و مال و ناموس مردم، در خود و مردم می نگرد، در بست بنده زور و از ابتکار و ابداع و خلق ناتوان می شود. هر کس دورانهای زندگی جباران خودکامه، پیش و پس از یافتن مقام ولایت مطلقه را با یکدیگر مقایسه کند، در می یابد که دوران ولایت مطلقه آنان، خالی از هر ابتکار و ابداع و خلقی است. جالب اینجاست که خود آنان نیز در اینجاها که فرصت درددل پیدا کنند به این واقعیت اعتراف می کنند. زیرا این دوران دوران ترک فرهنگ آزادی و فرورفتن در ظلمات ضد فرهنگ قدرت است. (۱۶) در اثر قطع رابطه مستقیم جباران با واقعیت، آنان به تدریج بر جباریت خود می افزایند و در پایان، دنیای آنها، دنیائی مجازی محض می گردد.

ج) دنیای مجازی سازی، در این عصر، دو شکل جدید جسته است:

● واقعیت را همان سان که هست باید پذیرفت. برای مثال می گویند: سلاحها و دیگر فرآورده های ویرانگر واقعیتها هستند و می باید آنها را همان سان که هست پذیرفت. پر رواج ترین دروغها، موضوع رمانها و فیلم ها، اینست: «هر کس را همان سان که هست می باید پذیرفت». در سیاست نیز «سیاست واقع بین»، رابطه نه بر اساس حقوقی که بر پایه منافع است. لذا، با استبدادی ترین و فاسد ترین و خائن ترین رژیمها می توان رابطه دوستانه داشت وقتی «منافع» بهتر تأمین می شود. اما حق اینست که گرچه سلاحها و ویرانگرهای دیگر، بمثابة ساخته، واقعیت دارند، گرچه شخصیت انسان قدرتمندار که مدعی میگوید او را همانطور که هست باید پذیرفت، فرآورده آموزش و پرورش است که دیده است، اما موضوع پذیرفتن و یا نپذیرفتن اینگونه واقعیتها نیستند. موضوع پذیرفتن یا نپذیرفتن اندیشه های راهنمایی هستند که در ساختن این واقعیتها، راهنما هستند. بدین سان، کوشش در پیشنهاد بیان آزادی و راهنما گرداندن آن می تواند انسانها را از قدرتمنداری رها کند و آنها را از تولید و مصرف ویرانگرها باز دارد. چنانکه با تغییر بیان قدرت به بیان آزادی، خود را از قدرتمنداری آزاد کند.

● القاء کردن به انسانهای عضو یک جامعه که بهترین زندگی ها را دارند و زندگی آنها از زندگی همه انسانها در جامعه های دیگر بهتر است و... تبلیغ رایج در جامعه های مسلط و «در مقایسه با کشورهای هم سطح خود، ما از همه بهتر زندگی می کنیم» تبلیغ در جامعه های زیر سلطه است. بدیهی است بدون از ارزش انداختن «بنی آدم اعضای یکدیگرند» و بی قدر کردن ارزشهای دیگر، بخصوص بدون قطع رابطه مستقیم انسان با واقعیت و بدون ناچیز کردن زندگی در مصرف، ممکن نیست برای انسان ها از این گونه دنیاهای مجازی ساخت و در آن، زندانباشان کرد.

بدین سان، در هر جامعه، نسبت رابطه انسان با واقعیت و اینکه چه اندازه مستقیم است و چه اندازه غیرمستقیم، اندازه استقلال و آزادی و مشارکت اعضای آن جامعه را در اداره امور آن جامعه و نسبت شکوفائی فرهنگ آزادی و به همان میزان پزیردگی ضد فرهنگ قدرت را بدست می دهد.

۱۰. استعداد ابداع و ابتکار و خلق، تنها استعداد انسان نیست، بلکه این استعداد همراه با استعدادهای دیگر فعال می شود. توضیح اینکه فرهنگ آزادی، در بردارنده بیان آزادی راهنمای سیاست و اقتصاد در خدمت انسان مستقل و آزاد، و در بر گیرنده دانشها و فنون و هنرها - به معنای بیرون رفتن از دایره ممکن و گشودن افق های جدید به روی انسان - است. این فرهنگ شامل انس اجتماعی است به این معنا که همه فرآورده های آن در ایجاد رابطه دوستی و عشق بکار می روند؛ شامل آموزش و پرورش و امکانهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی رشد است؛ در بردارنده تمام کارکردهای حقوق معنوی و حقوق مادی انسان و حقوق جمعی انسانها و حقوق طبیعت و حقوق وضعی ای است که خود آنها نیز بیانگر حقوق ذاتی اند و شامل زنده کردن طبیعت و جانداران و انسانها از راه ابداع و ابتکار و خلق های نو به نو شونده است. و این فرهنگ، با در برگرفتن وجدانهای تاریخی (گذشته مشترک) و کنونی (حال مشترک) و در برداشتن بیان آزادی و دانش و فن - که وجدان علمی جمعی را پدید می آورد -، زمان را بستر می گرداند که گذشته در حال و حال در آینده مشترک جریان می یابد و بر رشد بر میزان عدالت اجتماعی شهادت می دهد. این فرهنگ به تک تک انسانها کمک می کند هویتهای فردی و جمعی خویش را به دست خود بسازند.

گفتنی است که هرگاه فرهنگ، آمیخته ای از فرهنگ آزادی و ضد فرهنگ قدرت نباشد و فرهنگ آزادی باشد، عناصر فرهنگی جامعه مانند ارزشها و هنرها و دانشها از سازگاری کامل برخوردار می شوند. بدین قرار، به نسبتی که ضد فرهنگ قدرت با فرهنگ آزادی آمیخته می شود، ناسازگاری میان آنها بیشتر می شود. بدین قرار، اندازه ناسازگاری عناصر ترکیب کننده فرهنگ، گویای میزان آمیختگی ضد فرهنگ قدرت با فرهنگ آزادی است.

عامل اول ناسازگاری عناصر فرهنگی، تعارض در اندیشه های راهنمای آنهاست. هرگاه جامعه یک باور جمعی که بیان آزادی است نداشته باشد، بیانهای قدرت وجود تضادهای اجتماعی را گزارش می کنند. و از آنجا که اندیشه های راهنما کاربردهای دانش و فن را نیز معین می کنند، نارسائی در این اندیشه ها، هم سبب کندی کار استعداد دانشجویی در انسان می شوند، هم سبب بیشتر شدن رابطه قوا و کمتر شدن میزان مشارکت اعضای جامعه در مدیریت جامعه می شوند و هم سبب تغییر رابطه انسان و اقتصاد و به خدمت سرمایه درآمدن انسان می شوند. اندیشه های راهنمای متعارض سبب قرار گرفتن تعلیم و تربیت در خدمت سرمایه سالاری و سالاریهای دیگر می شوند. در نتیجه، ناسازگاری عناصر فرهنگ امری دائمی می شود و بحرانهای پی در پی در بعدهای مختلف اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی پدید می آورد.

ناسازگاری میان فرهنگ آزادی و ضد فرهنگ قدرت قابل حل نیست. جامعه ها و نیز جامعه جهانی عرصه نزاع فرهنگ آزادی و ضد فرهنگ قدرند. در هر جامعه، وقتی غلبه با فرهنگ آزادی می شود که در باور جمعی و یا باورهای جمعی، استقلال و آزادی و حقوق انسان و حقوق جمعی انسانها، پذیرفته می شوند. از این رو، در حیات فرد و در حیات جامعه، به اندیشه راهنما و باور بیشترین اهمیت را می باید داد. سیر تحول جامعه چه به معنای خالق فرهنگ آزادی شدن و چه در معنای زندانی ضد فرهنگ قدرت گشتن، در تحول اندیشه راهنما، قابل مشاهده است. (۱۷)

۱۱. به تریبی که شرح شد، جامعه ای که زنده نمی کند، جامعه ایست که، میزان زاد و ولد را از میزان مرگ و میر کمتر می کند، به جای عمران طبیعت، به تخریب طبیعت می پردازد، نیروهای محرکه را ویران می کند تا در نظام اجتماعی بسته بماند. اینک نوبت آنست که امر مهمی تشریح شود: جامعه ای که بیشتر از تولید مصرف می کند، گرفتار یک چند از جبرهای زیر می شود:

(الف) جبر پیشخور کردن. بنا بر داده های اقتصادی، میزان مصرف در جامعه های «بیشرفته» از میزان تولید، زمان به زمان، بیشتر می شود. بنا بر این، نسبت مصرف به تولید شدت حاکمیت جبر پیشخور کردن را نشان می دهد. (۱۸)

(ب) جبر تخریب محیط زیست که هرگاه با همین آهنگ ادامه پیدا کند، از حالا تا سال ۲۰۲۵ میلادی، تعادل محیط زیست به طور درمان ناپذیری برهم می خورد (۱۹).

(ج) جبر از پیش متعین کردن آینده. چرا که با از بین بردن منابع و آلودن محیط زیست و ایجاد ساختهای اجتماعی - اقتصادی سازگار با این جبرها، نسل آینده، تحت جبری چشم به جهان خواهد گشود که هیچ نه معلوم که بتواند از بند آن رهائی جوید.

(د) پیش فروش کردن خود به مثابه نیروی کار که بهترین ترجمان نقش عمده را یافتن در ایجاد ضد فرهنگ قدرت است. بحران اقتصادی کنونی، از جمله، هم حاصل زندگی قسطی و هم گویای شدت از خود بیگانگی انسانی است که بیش از پیش از استقلال و آزادی خود غافل است.

(ه) جبر اطاعت از اوامر و نواهی بنیادهای اجتماعی قدرتمندار.

(و) جبر خشونت‌های برهم افزا که در جهان امروز، جو حیات اجتماعی را به طور روز افزونی سنگین ساخته است. این جبرها که یک رشته جبرهای دیگر را بیار می آورند، اختیار را از انسان ها می ستانند و آنها را به فراگرد شتاب گیر شئی شدگی (۲۰)، می سپارند. در این زمان، بیشتر از گذشته، جمهور انسانها، حتی در ساختن ضد فرهنگ قدرت نیز نقش نمی یابند و بلکه مرتب ساخته های بنیادهای اجتماعی قدرتمندار را مصرف می کنند. بدین قرار، اندیشه راهنما عاملی است که همراه می شود با ساخته های بنیادهای اجتماعی دیگر و این مجموعه عوامل انسان را بی اختیار و در «نیروی کار» ناچیزی می کنند.

۱۲. فرهنگ آزادی، هم ملی است و هم جهانی و هر جامعه و بسا هر عضو جامعه، در فرهنگ جهانی، سهم و حق پیدا می کند. بنا بر این، فرهنگ جهانی نیز می باید زمان به زمان غنی تر، و عامل برخورداری انسانها از حق صلح و دوستی با یکدیگر باشد. جبرهای حاکم بر زندگانی فردی و جمعی، اضطراب و ترس و ناامیدی القاء می کنند. چنان که «تمدن دینی» توجیه گر «برخورد تمدنها» (۲۱) می شود و در درون جامعه هایی که زمانی فرهنگ خویش را جهان شمول می خواندند و استعمارگری را با درآوردن جهانیان به «فرهنگ مدرن غرب»، توجیه و مشروع می کردند، امروزه گروه های نژادی و قومی و دینی و محلی، در حصار این و آن هویت، پناه می جویند و به اصطلاح جامعه شناسان به ساختن جوامع موازی مشغولند. در این فرایند دیوارها که میان گروه بندی های اجتماعی در شهرها، بالا می روند، ناظرانی را متقاعد کرده است که امریکا، برای مثال، با از دست دادن موقعیت مسلط خویش و در پی محدود شدن قلمرو اقتصادی - نظامی، از درون متلاشی می شود. (۲۲)

اما باز باید هشدار داد که این ضد فرهنگهای قدرتمند که توجیه کننده حصارها و دیوار کشیها هستند. این ضد فرهنگها نه تنها از بیم پیوستن فرهنگهای آزادی و پدید آوردن فرهنگ جهانی آزادی ممانعت می کنند و از هرگونه زمینه سازی برای مدیریت شورائی جامعه جهانی جلوگیری می کنند (۲۳)، بلکه در درون هر جامعه، فرهنگ همگانی را به پاره فرهنگهای تجزیه می کنند که در آنها، غلبه با ضد فرهنگ قدرت می شود. از این رو است که جهان در قهر و فقر فزاینده فرو می رود و ترس از فاجعه های بزرگ که زندگی بر روی زمین را به داس اجل بسپرد، همگان را در خود فرو می برد.

در عوض، این فرهنگ آزادی است که چون حاصل همکاری انسان و طبیعت است، انسان ها را در دامن طبیعت وطندار می کند. هویتها را، هر چند گوناگون ولی، در همان حال، به یمن بعد جهانشمول هر فرهنگ، همگون می کند. وطنداری نه دست آویز تعریف شدن در تضاد با وطنداران دیگر، که گشایش عقل آزاد به روی هستی می شود. ضد فرهنگ قدرت توجیه گر مرزهای دشمنی است که به آنها نیاز دارد. اما فرهنگ آزادی توجیه کننده پیوندهای دوستی میان جامعه هاست که همگی همانگونه که دارای هویتهای مخصوص خود هستند، با یکدیگر در استقلال و آزادی و حقوق مندی انسان و کرامت

ذاتی همه مخلوقات خدا اشتراک دارند. بدین قرار، به همان میزان که مرزهای ایجاد شده در درون یک جامعه و میان جامعه ها گویای وجود ضد فرهنگ قدرتمند، به همان نسبت، هر اندازه که حق برخورداری از فرهنگ جهانی و حق صلح و حقوق مربوط به کرامت انسان و طبیعت و حق بر دوست داشتن و دوست داشته شدن، حق بر امید و شادی و ... و حق بر شرکت در مدیریت شورایی جامعه و مدیریت شورایی جامعه جهانی، گویای برقراری فرهنگ جهانی آزادی و اضمحلال ضد فرهنگ جهانی قدرت است.

برای بیرون رفتن از وضعیت کنونی که وضعیت جنگ میان هویت‌های فرهنگی متشوش است، نیاز به بسط آزادی در درون جامعه ها، برقرار کردن امنیت از رهگذر فراهم آوردن امکانات برای برخورداری انسان از حقوق خویش و فراهم آوردن اسباب شرکت هر انسان مستقل در مدیریت شورایی جامعه خود و برداشتن مرزها برای غنا جستن فرهنگ جهانی و ممکن کردن مدیریت شورایی جهان است. و البته همه این هدفها منوط به پایان بخشیدن به استبداد فراگیر سرمایه داری و تغییر محور اقتصادها از مصرف به تولید و سالاریهای دیگر است.

حل مشکل هویت در یک فرهنگ، در یک حوزه فرهنگی و در فرهنگ جهانی (۲۴):

۱. حق هستی مند است اما فرآورده های قدرت از خود هستی ندارند. برای مثال، دروغ، به مثابه فرآورده قدرت، پوشاندن حق است نه اینکه از خود هستی مستقلی داشته باشد. و یا، نیرو هست اما زور جهت تخریبی دادن به نیرو است؛ شادی حالت طبیعی موجود زنده است اما غم فرآورده زور است؛ سلامت حالت طبیعی موجود زنده است اما بیماری عارض بر تن و فرآورده عمل میکروب در بدن است و...

نقد منطق صوری (۲۵) بر ما معلوم می کند سفید ضد سیاهی نیست چرا که این دو رنگ فرآورده بود و نبود نور هستند. چنانکه تندرستی و بیماری ضد یکدیگر نیستند چراکه تندرستی حالت طبیعی موجود زنده است و بیماری فرآورده حضور و عمل عامل و یا عاملهای بیگانه است. بدین قرار، فرهیختگی با تمیز هست ها از نیست ها و هر آنچه بر هست عارض می شود، آغاز می گیرد. آن هویت شفاف که در عین حال، هویت یک فرهنگ، یک حوزه فرهنگی و فرهنگ جهانی است، هویت حاصل از این فرهیختگی است. (۲۶)

بدین قرار، عاجل ترین کار برای رها کردن هستی مندها از خشونت و برانگیز، روی آوردن به بیان آزادی است. بیانی که چون جز حقوق در بر ندارد، بکار جهانیان در جدا کردن فرهنگ از ضد فرهنگ و رها کردن خویش از ضد فرهنگ می آید. این بیان است که بکار تذکار دائمی به عقل می آید که بنا بر فطرت خویش، آزاد و کار طبیعی او ابتکار و ابداع و خلق است. آنگاه این عقل می تواند به فریفتاری پی ببرد که، پی بردن به آن، به کشفی بزرگ می ماند: کشف رابطه حق و مصلحتی که خارج از حق قرار می گیرد. توضیح این که:

الف) حق را انسان دارد اما مصلحت را قدرت می سنجد. برای مثال، هر انسان استعداد رهبری دارد و حق اینست که ولایت با جمهور مردم است. اما «نخبه نخبگان» مصلحت مردم را در این می بیند که ولایت بر آنها، از آن او باشد. ولایت را نیز اختیار بر جمهور مردم معنا می کند. می توان عمیق تر شد و پرسید میان آن حق و این مصلحت چه رابطه ای وجود دارد؟

– ولایت بر یکدیگر، به مثابه حق، شرکت در مدیریت جامعه بر اساس دوستی و برابری است. اما ولایت بر مردم، به مثابه مصلحت دین یا امت با... اختیار بر مردم و اختیار یعنی بسط بد بر مردم است. بدین سان، هرگاه سخن از حق باشد، ولایت دوستی و برابری و همکاری در رهبری معنی می دهد نه زورگویی و نابرابری. پس اگر در نظر کسی یا گروهی بنا بر ولایت مطلق او یا آن گروه بر جمهور مردم باشد، زورگویی و نابرابری میل به مطلق شدن می کند.

– حق این است که هر کس بر خود معرفت دارد و خویش را هدایت می کند، ولی مصلحت سنجان می گویند جمهور مردم نادانند و توانا به هدایت خویش نیستند.

– حق این است که اهل دانش از راه انتشار دانش خویش و همگانی کردن آن در ولایت بر یکدیگر شرکت می کنند، اما مصلحت سنجان می گویند اینها باید به خود عنوان نخبگان را بدهند و دانش را دست آویز حاکمیت بر جمهور مردم کنند.

بدین سان، اگر استعداد و حق رهبری را که ذاتی هر موجود زنده است، برداریم، از نظریه «ولایت نخبه بر مردم» هیچ نمی ماند. به سخن دیگر، هر چند مصلحت بیرون از حق قرار می گیرد، اما جز پوشاندن حق نیست. ضد فرهنگ نیز گرچه فرآورده زور است اما جز پوشش فرهنگ نیست. آن کتاب که عدالت را به مثابه جدا کننده هستی دار، از هستی ندار، به انسانها می آموزد (۲۷)، چگونه می تواند بیان آزادی نباشد؟

ب) آیا ثنویت پوشاندن توحید است؟ این پرسش اساسی است که هر انسانی می باید از خود بکند و بداند که عرفان او بر استقلال و آزادی و حقوق خویش و یا غفلتش از اینها، ربط مستقیم دارد به اصل راهنمای عقل در پندار و گفتار و رهبری کردار او.

بی شک اصل راهنما در فلسفه قدرت، ثنویت است. منطق صوری آدمی را از این واقعیت غافل می کند که دو محور در بیرون یکدیگر و بدون رابطه با یکدیگر، نه ممکن است به مثابه ثنویت به عقل آدمی آیند و نه به کار تبیین پدیده ها می آیند. به سخن دیگر، نمی توان تصور کرد که، برای مثال، در تبیین ماهیت انسان، دو محور مجزای جسم و روح یا ماده و معنا تصور کنیم. زیرا به محض این که می گوئیم: انسان موجود زنده ایست که شامل روح و جسم است در واقع گفته ایم، او یک مجموعه است. و چون گوئیم ثنویت روح و جسم، توحیدی از این دو اندیشیده ایم. بدین سان، بدون توحید، ثنویت به تصور نیز نمی آید. بنابراین، نمی توانیم بنا را بر دو محور بی رابطه با یکدیگر بگذاریم و بر این بنا، بگوئیم انسان موجود زنده ایست که ... هیچ پدیده دیگری را نیز نمی توانیم تصور کنیم چه رسد به تعریف و تبیین و تشریح. به سخن دیگر، برای تبیین هر پدیده ای، ولو بر اصل ثنویت، آن را باید دو محور در رابطه با یکدیگر بینگاریم. اما بدون وجود میل ترکیبی و توحید جستن، چگونه ممکن است دو محور با یکدیگر رابطه برقرار کنند؟

بدین قرار، ثنویت تنها از راه جهت و برانگیز بخشیدن به نیرو به قصد متلاشی کردن یک مجموعه، انسانها را از توحید غافل می کند و جانشین آن به مثابه اصل راهنما می شود. به سخن دیگر، هرگاه زور در کار نیاید، هویت انسان، هویتی است که او از فرهنگ آزادی بدست می آورد. پس هر زمان جامعه ای بر آن شود که کار برد زور را کاهش دهد، مرزهایی را از میان برداشته است که زور ایجاد کرده است، ضد فرهنگ فرآورده قدرت را به فرهنگ آزادی باز گردانده است و به خود و اعضای

خود هویت پایداری را بخشیده است. به تریبی که سه هویت هر عضو جامعه، اولی هویت خود ساخته او و دومی، هویت یافته از ابتکار و ابداع و خلق در جامعه ای با فرهنگ آزاد و سومی، هویتی که به عنوان عضو جامعه جهانی کسب کرده، این همانی می یابند.

۲. اینهمانی هویت‌های سه گانه انسان آزاد حاصل فعالیتهای استعداد‌های اوست زمانی که زندگی را عمل به حقوق و دفاع از حقوق می کند. از این روست که او به بیان آزادی، به مثابه اندیشه راهنما نیاز دارد. بیانی که شامل حقوق و اصول راهنما و روشها و معرف الگوها و هدف سازگار با استقلال و آزادی انسان حقوقمند باشد. به تریبی که با سرمشق قراردادن آن؛ (الف) رابطه انسان با فرهنگ به مثابه قالب، به رابطه انسان با فرهنگ بمانند افق رشد، به یمن جستن دانش و فن و ابتکارها و ابداع ها و خلقها، همه ترجمان استقلال و آزادی و حقوقمندی انسان و همه زیندگان، بدل می شود. در حقیقت، وقتی فرهنگ قالب نیست، هویت شکلی را نمی یابد که قدرت ساخته است بلکه هویتی است باز بر روی هستی هوشمند و در صورت به سوی او (۲۸).

ب) در بخشهای وسیعی از جهان، از آنجا که دانشها و فنها در سطح جامعه ها منتشر نمی شوند و انسانها، از رهگذر فرآورده ها و خدماتها، از رشد علمی و فنی آگاه می شوند و، در همان حال، دانشها و فنها را بفرنج تر و خود را از آن بی اطلاع تر می یابند، فضائی بزرگ و خالی پدید می آید که آن را غیر عقلانیها، بیشتر خرافه ها و فکرهاى جمعی جبار و ضد اطلاعیها و بخت و اقبال گرایی و بسا پوچ تصور کردن زندگی و بیشتر از همه، خشونت، پر می کنند. در قلمرو سیاسی، حتی مردمی که در دموکراسیهای لیبرال زندگی می کنند، کار سیاست را پیچیده و در تخصص اهل سیاست می انگارند. در نتیجه، در امر استقلال و آزادی و حقوق خویش نیز چندان نمی اندیشند. در قلمرو اقتصادی، کارگزاران سرمایه اند که «می اندیشند» و ضد فرهنگ قدرت را می سازند. حتی در کارفرمائیهاى که به لحاظ رشد علمی و فنی، شرکت کارکنان علمی و فنی ناگزیر است، سیاست گذاری کار آنها نیست. در دو قلمرو اجتماعی و فرهنگی نیز، مدار بسته مادی → مادی، عرصه ابتکار و ابداع و خلق را بسیار تنگ کرده است. از این رو، ضرور ترین کارها، مادی → معنوی کردن فضای زندگی و آزاد کردن جریان دانشها و فنها و شرکت انسانها در بکار بردن دانشها و فنها و مشارکت در اداره امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی خویش است: مدیریت شورائی جامعه ها و جامعه جهانی.

۳. گستره خرافه ها، کمبودها، فقرها، خشونتها، مخدرها، آلودگی محیط زیست، نابامانیها و آسیبهای اجتماعی و کیش قدرت پرستی که دین جهانیان می شود، اعلامیهای خطر هستند به انسانها که دارند از موجودهای فرهنگ ساز به موجودهای ضد فرهنگ ساز بدل می شوند. زمان به زمان، اختیار خویش را بیشتر از دست می دهند و کمتر دلیل فرآورده ها را در خود فرآورده ها می یابند. به سخن روشن تر، رابطه نیاز طبیعی با فرآورده یا خدمتی که مصرف می شود، کمتر می گردد. بسا سهیم فرآورده ها و خدمتهای ویرانگری که انسانها مصرف می کنند، بیشتر نیز می شود. دلیل تولید و مصرف فرآورده ها و خدمتهای ویرانگر چیست؟ در خود فرآورده ها و خدمتها دلیل آن را نمی توان یافت. دلیل در بیرون آنها است. دلیل ضد فرهنگ قدرت است که از انتقاد نطفه تا مرگ، قالب انسانها شده است.

هر ساخته ای که دلیل را در بیرون آن باید جست، ساخته قدرت است و تولید و مصرف آن مرگ آور است و به ضد فرهنگ قدرت تعلق دارد. برای مثال، دلیل هر ماده غذایی ضرور برای تن، در ترکیب آن ماده غذایی و تن مصرف کننده آنست. بنا بر این، فرآورده «غذائی» فاقد ترکیب مورد نیاز تن، دلیل مصرف شدن را در خود ندارد. در تن آدمی نیز دلیل مصرف آن وجود ندارد. اینک از خود بیروسیم: دلیل مواد مخدری که انسانها مصرف می کنند، آشنامدنی های زیانمند که انسانها مصرف می کنند، خوراکی های زیانمند که می سازند و مصرف می کنند، کجاست؟ این پرسش، انسانها را می باید به یاد اعتیاد به قدرت پرستی، به بت پرستی که زود به زود، نو می شود (۲۹) و به یاد شرکت در ساختن ضد فرهنگ قدرت بیاندازد. می باید آنها را از این واقعیت آگاه کند که تولید و مصرف فرآورده ها و خدمتهای ویرانگر، ضد فرهنگ است که بزرگ می کند و بر فرهنگ آزادی غالب و حاکم می گرداند.

بدین سان، از ضروری ترین آموزشها به دانش آموز و دانشجو و، به بزرگسالان نیز، اینست: (الف) آن ساخته ای درخور صفت فرهنگ آزادی است که دلیل ساخته شدنش در خود آن باشد. چنانکه دلیل هر دست آورد علمی در خود علم است. و

ب) بکار بردن هر ساخته ای از این نوع، وقتی آزادانه است که انسان مستقل و آزاد را در ابتکار و ابداع و خلق، بکار آید. می توان تصور کرد بزرگی انقلاب فرهنگی را وقتی انسانها مستقل و آزاد استعدادهای خود را در تولید و مصرف فرآورده ها و خدمتهائی بکار اندازند که دلیل هر یک در خود آنست. هرگاه در هر چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی واقعیت اجتماعی، برای آن برنامه گذاری شود که دلیل فرآورده ها و خدمتها در خود آنها باشد، جهان وارد عصر استقلال و آزادی گشته و رشد انسان جانشین رشد قدرت شده است.

۴. در پایان بحث و برای تمیز هر چه شفاف تر فرهنگ از ضد فرهنگ، یک محک ملموس همگانی پیش می کشیم: هرگاه هر انسان، در پایان روز کار آن روز خود را موضوع پرسش کند و از خود بپرسد: چند درصد از کارهایم خودانگیخته و چند درصد از آنها، دستوری، تقلیدی و بنا بر عرف و عادت بوده است، او اندازه های فرهنگ و ضد فرهنگ و نسبت آمیخته شدنشان را با یکدیگر، دست کم در مورد خود، بدست آورده است. در جامعه های دارای موقعیت مسلط و یا زیر سلطه، بخش اعظم کارهای روزانه انسانها، دستوری و تقلیدی است. به همان نسبت که مصرف محور می شود، خود انگیختگی کمتر و فرمانبری بیشتر می شود. از این رو، در چنین فضایی حتی استعدادها، خود، مانع رشد فرهنگی و عامل بزرگ شدن ضد فرهنگ قدرت هستند. پس ضرور تر کارها اینست که بنیادهای جامعه، بر اصل موازنه عدمی، تغییر سازمان یابند و از راه هر چه گسترده تر کردن فضای ابتکار و ابداع و خلق، در خدمت انسان فرهنگ ساز قرار گیرند. آن اندیشه راهنمائی بیان آزادی است که هر انسان بدان عمل کرد، خودانگیختگی اش رو به افزایش گذارد. به تریبی که خود هدایت خویش را بر عهده گیرد (۳۰)، رابطه با خدا را گشودن بی کران لاکراه بروی عقل آزاد خود بگرداند (۳۱) و عقل را از محدود کننده ها آزاد و به بکار انداختن استعدادها در حد مطلوب و خلق فرهنگ آزادی، توانا کند.

در غرب بسیاری آنها که می گویند جهان امروز به اندیشه راهنمای جدیدی نیاز دارد. سیاست شناسی امریکائی، ایران را یکی از کشورهایی - بسا واجد بیشترین شرائط - می داند که در آن، این اندیشه می تواند ساخته و در اختیار انسانیت قرار گیرد. (۳۲) از آنجا که بیانهای قدرت همه ساخته و تجربه شده اند، پس آن بیان که می تواند انقلاب بزرگ فرهنگی را در سطح جهان میسر کند، بیان آزادی است. پیامبر این پیام کسی جز محمد امین و صادق، محمد آزاده نیست که درود خدا بر او باد.

مآخذها و توضیح ها:

۱. در قرآن، آیه های بسیاری در باره شرک هستند. کاربردهای شرک در قلمروهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی نیز، در قرآن، به انسان خاطر نشان شده اند. از جمله، سوره های زمر، آیه ۲۹ و نحل، آیه ۸۶ و انعام، آیه ۱۳۷ و یونس، آیه ۳۵ و روم، آیه های ۴۰ و ۴۲ و یوسف، آیه ۱۰۶ و احزاب، آیه ۷۳ و شوری، آیه ۱۳ و بینه، آیه ۱ و...
۲. این واقعیت حاصل «تجربه» خالی شدن از فرهنگ خویش و پر شدن از «فرهنگ» سلطه گر است. قرن بیستم قرن ویرانگریهای فرهنگی بزرگ گشت. تحقیق ها که در این باره انتشار یافته اند، فراوان هستند. خود نیز زیر عنوان «بعثت فرهنگی» بدان پرداخته ام. در قرآن، هم خطرهای ماندن در «دین آباء» خاطر نشان شده است و هم گم کردن راه رشد و در بیراهه غی شدن. از جمله نگاه کنید به قرآن، سوره های توبه، آیه ۲۳ و بقره، آیه ۱۷۰ و مائده، آیه ۱۰۴ و اعراف، آیه ۲۸ و شعراء، آیه ۷۴ و توبه، آیه ۲۴ و سبا، آیه ۴۳ و قصص، آیه ۳۶ و ... و بقره آیه ۳۶ و سوره فاتحه و جن، آیه ۱۴ و...
۳. قرآن، سوره مائده، آیه ۳۲
۴. قرآن، سوره فتح، آیه ۲۹ و نیز نگاه کنید به بعثت فرهنگی نوشته ابوالحسن بنی صدر
۵. قرآن، سوره بقره، آیه ۲۵۶
۶. قرآن نیک به انسان یادآور می شود که عمل می گوید دین او کدام است و عمل صالح است که موضوع ارزیابی می شود: سوره بقره، آیه ۶۲ و...
۷. قرآن، سوره بقره، آیه ۳۴ و حجر، آیه ۳۱ و...
۸. قرآن، سوره بقره، آیه ۳۶ و...
۹. فراماسونها، چون ملکم خان و غرب زده های ترک، اینطور تبلیغ می کردند که هرگاه از فرهنگ خود خالی و از فرهنگ غرب پر شوند، چون غرب می شوند. فانون *fanon frantz* در *Peau noire, masques blancs* و امه سزر در استعمارگر و استعمارزده و محققان بسیار دیگر این امر واقع را موضوع ارزیابی قرار داده اند.
۱۰. قرآن رفتار استبداد فراگیر فرعون را در تجزیه جامعه زیر سلطه نیک توضیح می دهد و همان واقعیتی را باز می گوید که جامعه های زیر سلطه و نیز گروههای زیر سلطه در جامعه های مسلط یافته اند.
- قرآن، سوره های قصص، آیه ۴ و عنکبوت، آیه ۳۹ و بقره، آیه های ۵۱ تا ۶۴
- و نگاه کنید به سلطه فرهنگی و بعثت فرهنگی از ابوالحسن بنی صدر
- فصل نامه *Les Peuples Méditerranéens* شماره ۲۴ خود (ژوئیه - سپتامبر ۱۹۸۳) را به اغتشاش و پاره پاره شدن هویت اختصاص داده است. با این عنوان *L'Identité Déchirée*
۱۱. در کنگره مولیانو ونتو، در ایتالیا، دسامبر ۱۹۹۸، طرح ابوالحسن بنی صدر، زیر عنوان «حقوق و فرهنگ و مردم سالاری و هویت» مندرج در کتاب «انسان، حق، قضاوت و حقوق انسان در قرآن».
۱۲. به بیان رسای قرآن، قول زور، بی زور بر زبان آوردنی نیست و انسان آزاده می باید به کرامت از آن درگذرد. قول حق نیز در گفتن و شنیدن نیاز به زور ندارد و می باید به زور مانع انتشارش شد:
قرآن، سوره های حج، آیه ۳۰ و فرقان، آیه های ۴ و ۷۲ و مجادله، آیه ۲ و انفال، آیه ۸ و یونس، آیه ۸۲ و بقره، آیه های ۴۲ و ۶۱ و ۱۰۹ و ۱۴۶ و ...
۱۳. GEAB N°29 مورخ ۱۶ نوامبر ۲۰۰۸ از سوی گروه اقتصاددانانی که در ۲۰۰۶ بحران اقتصادی را پیش بینی کردند که در سپتامبر ۲۰۰۸ چون آتش فشان فوران کرد. به نقل از *GlobalEurope Anticipation Bulletin*
۱۴. فرانسیس فانون، دوزخیان روی زمین، ترجمه ابوالحسن بنی صدر
۱۵. خود را بشناس تا خدای خود را بشناسی از علی (س) و خداوند را به من آن توانائی ده که واقعیت را همان سان که هست ببینم از پیامبر (ص). و در باره رابطه مستقیم و غیر مستقیم با واقعیت، نگاه کنید به کتاب عقل آزاد از ابوالحسن بنی صدر صفحه های ۱۸۹ تا ۲۱۰.
۱۶. قرآن، سوره های بقره، آیه های ۲۵۶ و ۲۵۷ و نساء آیه ۵۱ و نحل، آیه ۳۶ و زمر، آیه ۱۷ و...
۱۷. تکرش در فقه از این دیدگاه بسی آموزنده است: غیر از انعکاس ضد فرهنگ قدرت در فقه، در جریان تاریخ، دو بیان، یکی بیان آزادی که در دوران انقلاب، در برابر جهانیان، اظهار شد و دیگری بیان قدرت که با ولایت فقیه آغاز شد و به ولایت مطلقه فقیه انجامید، با شفافیت تمام تحول از آزادی به استبداد فراگیر را بیان می کنند.
۱۸. در اوائل دهه ۱۹۷۰، در اقتصاد توحیدی، دو امر پیشخور کردن و از پیش متعین کردن آینده را موضوع بحث قرار دادم و توضیح دادم چرا به جای وفوری که وعده داده می شود، کمبودها هستند که بر هم افزوده خواهند شد. آن زمان، دو اقتصاد سرمایه داری و مارکسیستی وعده وفور می دادند و با یکدیگر مسابقه می دادند. خروشف، دبیر اول حزب کمونیست روسیه و نخست وزیر «روسیه شوروی» وعده می داد ظرف ۱۵ سال، روسیه از امریکا جلو بزند. اما این مسابقه نخست امپراطوری روسیه را از پا در آورد و اینک دارد امریکا را از پا در می آورد. در این سالها، نسبت مصرف به تولید را می سنجند تا اندازه پیشخور کردن را معلوم کنند.
۱۹. گزارش سازمانهای اطلاعاتی امریکا زیر عنوان *Global Trends 2025 A Transformed World* مورخ نوامبر ۲۰۰۸
۲۰. در باره فراگرد شئی شدن انسان، گرایشهای فلسفی مختلف در غرب هشدار داده اند. چند نمونه:

- Marx et la Marchandise. Aliénation, chosification et fétichisme – فوریه ۲۰۰۶ توسط Hendrik Patroons
 – امه سزر استعمار را شئی شدن می دانست:
 Discours sur le colonialisme, Présence africaine (texte de l'édition 1955). تعریف او وارد فرهنگ لغات فرانسه شده است.
- Philosophie et Spritualité درس دوازدهم: درک و فهم دیگری ضد شئی شدن و شئی انگاری دیگری است.
 – قرآن، سوره فلق، آیه ۵ «پناه بر خدا از شر حاسد وقتی حسد می ورزد» و امروز، حسد ورزیدن به دیگری را شئی کردن دیگری ارزیابی می کنند.
- قرآن، سوره های نمل، آیه های ۳۴ و ۳۷ نقش قدرت در هرچه ناچیز کردن انسان خاطر نشان اهل خرد می کند. واقعیتی که امروز، در نظر پذیرفته می شود و در عمل، جریان شئی شدن انسان شتابان به پیش می رود.
۲۱. نظریه «برخورد تمدنها» از هانتینگتون است. در ایران، نخست انقلاب اسلامی بود که نظر او را انتشار داد و موضوع بحث کرد. نام کتاب او اینست:
- and ShusterSamuel P. Huntington, The Clash of civilisations and the of world order, Edi. Simon remarking
۲۲. این نظر از پرفسور روسی اگور پانارین Igor Panarin است. او در سپتامبر ۱۹۹۸، در یک کنفرانس بین المللی، در استرالیا اظهار کرده است. رویتر (۲۶ نوامبر ۲۰۰۸) مصاحبه ایزوستیا با او را در باره نظر ۱۰ سال پیش او، انتشار داده است.
۲۳. مدیریت شورائی جامعه جهانی را در دوران انقلاب ایران، پیشنهاد کردم. سپس در سیمیناری در پاریس که در آن، در باره رشد بحث می شد، تجربه شدن راه رشد جدید را در دوران مرجع انقلاب، یادآور شدم و مدیریت شورائی جهان را بار دیگر پیشنهاد کردم. مباحث آن سیمینار انتشار یافتند:
- فصل نامه Les Peuples Méditerranéens شماره های ۳۵ و ۳۶، آوریل سپتامبر ۱۹۸۶، خود را با این عنوان Fin du National? به مباحث این سیمینار اختصاص داد و مقاله های صاحب نظران را درج کرد.
- سیر اندیشه سیاسی در سه قاره، سه راه حل رشد، از صفحه ۱۰۰ تا ۱۳۸ بازخواندن راه حل های رشد، با توجه به بحران اقتصادی کنونی، بس عبرت آموز است.
۲۴. در سیمینار مونتو مولیانو، به این مشکل پرداختیم. در اینجا، آن نوشته را تکرار نمی کنم، کامل می کنم با افزودن حاصل مطالعه از آن تاریخ تا این تاریخ.
۲۵. نگاه کنید به نقد منطقی صوری نوشته ابوالحسن بنی صدر و نیز تضاد و توحید نوشته ابوالحسن بنی صدر موجود در سایت بنی صدر
۲۶. هویت های نژادی و قومی و ملی مقبول هستند وقتی رابطه ها، رابطه های قوا نیستند، و هویت های سه گانه را بر اصل موازنه عدمی باهم می توان داشت و باید داشت. انسان در خور این عنوان، در همان حال که هویت فرهنگی جامعه ای را دارد که عضو آنست، هویت فرهنگی حوزه فرهنگی را نیز که عضو آنست دارد و با داشتن این دو هویت، هویت سومی دارد حاصل عضویت او در جامعه جهانی. اینست رهنمود قرآن، در آیه ۱۳ سوره حجرات و رهنمود علی (ع) به مالک اشتر.
۲۷. قرآن کتابی است که به انسان این آموزش را می دهد. نگاه کنید به فصل عدالت در اصول راهنمای اسلام نوشته ابوالحسن بنی صدر
۲۸. قرآن، سوره های نور، آیه ۴۲ و لقمان، آیه ۱۴ و فاطر، آیه ۱۸ و ممتحنه، آیه ۴ و تغابن، آیه ۳
۲۹. شخصیت پرستی، زمان به زمان، بنا بر فکرهای جمعی جبار روز، نو می شود. اما اشکال دیگر و جدید بت پرستی نیز همچنان برجا هستند: از آن روز که ابراهیم بت را شکست، قرآن، سوره انبیاء، آیه های ۵۲ تا ۵۸، تا روزی که پیامبر به کعبه درآمد و بت ها را شکست و از آن روز تا امروز، مبارزه با بت پرستی ادامه دارد. با وجود این، اشکال جدید بت پرستی برجا هستند:
- هشدار مدیر قسمت اطلاعات و انفورماتیک در یونسکو Philippe Quéau در باره «بت پرستی مدرن» و
 – مصاحبه ونسان ترنوار Terrenoir با کاردینال پوپارد Poupard نویسنده کتاب مسیحیت در آغاز هزاره سوم در این باره خود بت گردانی و پرستی بمتابه نفی خدا
 – Jean _François Stoffel, Cosmologie versus Idolatrie
 – Paul Valadier sj Nietzsche et l'avenir de la religion نوشته
 ۳۰. قرآن، سوره های یونس، آیه ۱۰۸ و اسراء، آیه ۱۵ و...
 ۳۱. خواننده ای که بخواهد روشهای عقل قدرت مدار و عقل آزاد را بشناسد و روشهای عقل آزاد را بکار برد، میتواند به کتاب عقل آزاد نوشته ابوالحسن بنی صدر رجوع کند.
۳۲. گراهام فولر Graham Fuller، سیاست شناس امریکائی، در مجله Foreign Policy، بهار ۱۹۹۵، با عنوان «The Next Ideology» انتشار داد. مجله آلمانی Die Zeit (۱۹ تا ۲۶ مه ۱۹۹۵) ترجمه آن را با عنوان «مبارزه بر سر ایدئولوژی ها ادامه دارد» انتشار داد. انقلاب اسلامی (شماره ۳۵۰ از ۱۵ تا ۲۸ خرداد ۱۳۷۴ ترجمه آن را به فارسی منتشر کرد. وی شرایطی برای جامعه ای قائل شده است که در آن، اندیشه راهنمای جدید می تواند اندیشیده و پیشنهاد شود. کشورهای ایران و مصر و چین و هند، کشورهایی هستند که این اندیشه راهنما می تواند در آنها جسته آید. تأمل در شرائط، بر تأمل کننده معلوم می کند که ایران واجد بیشترین شرائط است.
- گرجاچف نیز میهمان روشنفکران فرانسوی شد. اینان به او گفتند: ما به بن بست رسیده ایم، مگر شما در آن سو، اندیشه نوئی را بجوئید و پیشنهاد کنید.